

# بررسی نسب آل بویه

محمد رویگر  
دبیر تاریخ شهرستان استهبان

شوریه‌گاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

تالار جامع علوم انسانی

کتاب «تاجی»، نسب این خاندان را به بهرام گور می‌رساند. ابوعلی مسکویه، آل بویه را از فرزندان یزدگرد ساسانی دانسته است و می‌نویسد: «پدران ایشان در اوایل ظهور اسلام، از سپاه عرب گریختند و به گیلان رفتند و در آنجا اقامت گزیدند [همان، ص ۱۴۲]. ابن اثیر می‌نویسد: «ابونصرین ماکولا، نسب خاندان بویه را به شاپور ذوالاکناف می‌رساند و مسکویه، آل بویه را از نسل یزدگرد آخرین پادشاه ساسانی می‌داند. ولی ما بیشتر به روایت ابن ماکولا اعتماد می‌کنیم، زیرا او دانشمند، امام و پیشوای ما در این علوم بود. آل بویه از اهل دیلم نبوده‌اند. چون پدران آن‌ها مدتی در دیلمان امارت داشتند، آن‌ها را دیلمی گفتند.» [ابن اثیر، ج ۱۳، ۱۳۵۰: ۲۹۰]. در برخی از منابع آمده است، بویه از نسل دیلم بن ضبه است [ابن حوقل، ۱۳۶۶: ۱۱۹]. بویه در یکی از روستاهای قزوین که «کیاکلیش» نام داشت، مقیم بود [مستوفی، ۱۳۳۹: ۴۰۹]. در

در مورد نسب خاندان بویه، در منابع مطالب مختلفی ذکر شده است. ابن طقطقی می‌نویسد: «آل بویه از دیلم نیستند و علت این که دیلمی نامیده شده‌اند، این است که در بلاد دیلم سکونت داشته‌اند. نسبت آل بویه از بویه بالا رفته به یکایک پادشاهان ایران می‌رسد تا آن که به یهود بن یعقوب بن اسحاق بن ابراهیم خلیل (ع) متصل می‌شود.» [۱۳۶۷: ۳۸۷، نخجوانی، ۱۳۵۷: ۲۱۴]. ابن جوزی نسب این خاندان را به شاپور بن اردشیر می‌رساند [ج ۷، ۱۳۵۹: ۱۴۰]. ابن کثیر [۱۹۶۶: ۱۷۳]، خواندمیر [۱۳۱۷: ۱۱۵]، حمداله مستوفی [۱۳۳۹: ۴۰۹]، شبانکاره‌ای [۱۳۶۳: ۳۶۳]، فصیح خوافی [ج ۲، ۱۳۴۱: ۵۲] و نیز مؤلف «مجمل التواریخ و القصص» [۱۳۱۸: ۳۹۱]، نسب خاندان بویه را به بهرام گور، پادشاه ساسانی می‌رساند. هم چنین، زرکوب شیرازی [۱۳۵۰: ۴۶] و میرخواند [ج ۴، ۱۳۳۹: ۱۴۲]، به نقل از

هر صورت، مورخان هم‌رأی هستند که ابوشجاع بویه متعلق به یکی از خاندان‌های اقوام دیلم، موسوم به «شیردل آوند» بوده است [عباس پرویز، ۱۳۳۶: ۵۲]. اولین فرد که از این خاندان نامش در کتاب‌های تاریخ دیده می‌شود، ابوشجاع بویه بن فناخسرو است [پرویز، ۱۳۳۶: ۵۱]. به اعتقاد ابن خلدون، این نسب‌نامه را بویه‌یان جعل کردند تا بتوانند، بر اقوامی که بیرون از سرزمین آن‌ها بودند، فرمان برانند [ابن خلدون، ج ۳، ۱۳۶۶: ۶۱۵]. نسب‌نامه‌ی خاندان بویه،

مانند بیشتر خاندان‌ها که ناگهان از گمنامی بیرون می‌روند، مشکوک است. برخی بر آن اند که این خاندان از مردم عامه بوده و پیش از رسیدن به قدرت، اعتبار و سابقه‌ای چنان‌که باید نداشته‌اند [ابراهیم حسن، ج ۳، ۱۳۷۱: ۴۰۴]. کسب اعتبار [حتی، ج ۱، ۱۳۴۴: ۶۰۵] و ارضای هوس امارت [حتی، بی تا: ۴۱۷] از علل جعل نسب‌نامه گروهی از نسب‌شناسان، ظاهراً به اشاره‌ی امیران بویه‌ی، نسب آنان را به بهرام گور ساسانی رسانده‌اند تا بدین وسیله، آنان را از ننگ گمنامی و زندگی فرومایه‌ای که پیش از دوران فرمانروایی داشته‌اند، برهانند [خضری، ۱۳۸۷: ۱۴۳].

آل بویه یک سلسله‌ی ایرانی اصیل بود که با آرمان و هدف‌های ایرانی در برابر نظام اداری و

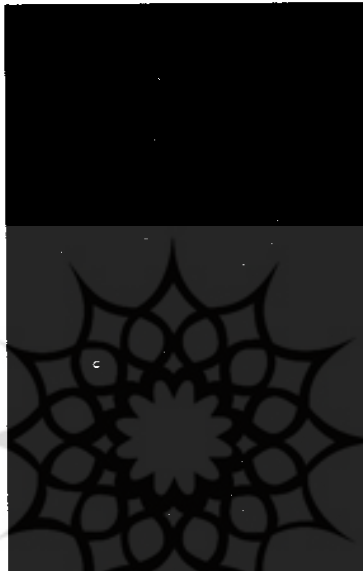
سیاسی عرب قیام کرد و برای این که کشور را از هر لحاظ از قید فرمان و سرپرستی عرب و خلفای عباسی خارج سازند، تمامی نهادها و پدیده‌های اجتماعی ایران را تقویت کردند و نسب خود را نیز به بهرام گور رساندند [هورپاس، ۱۳۴۲: ۴۸]. دیالمه‌ی آل بویه، مانند بسیاری از مدعیان استقلال و فرمانروایی ایران، خود را از نواده‌های ساسانیان می‌دانستند [مزارعی، ۱۳۴۸: ۱۹۷].

در سال ۳۶۹ هـ. ق، یک نسب‌نامه‌ی ساسانی کامل برای خاندان بویه ساخته شد [مورگان، ۱۳۷۳: ۳۳]. سازنده‌ی نسب‌نامه بویه‌یان، اجداد آن‌ها را به ساسانیان رساند. این نسب‌نامه‌ای است که در اوج قدرت آنان در بغداد ساخته شد و مورخان و شاعران، آن را در کتاب‌ها و اشعار خویش آورده‌اند. اما کوچک‌ترین شاهدی بر درستی ادعای آنان در دست نیست. از اساس، خیال‌پردازی است و از هیچ اصل و اساسی برخوردار نیست. این نشان می‌دهد که هنوز پیوند با ساسانیان می‌توانسته است در ذهن عامه‌ی مردم، در تمامی نواحی ایران، نوعی شرف و افتخار به همراه داشته باشد [جعفریان،

۱۳۷۸: ۴-۱۲۳]. موضوع احترام نسبی برای شاهان ایران دوره‌ی اسلامی، درست به همان صورت باقی بود که در ایران پیش از اسلام معمول بود. چنان‌که صفاریان، سامانیان، آل زیار و آل بویه، همگی نسب خود را به شاهان و پهلوانان قدیم رساندند و به همین علت، مورد احترام ایرانیان عصر خود بودند و رعایت حق آنان در دیگر ایرانیان عصر خود، لازم به نظر می‌آمده است.

آرمان «احیای اشرافیت ایران» در میان آل بویه مورد قبول افتاده بود. نخستین مدرک ما در این زمینه، نشان یادبود

سیمینی است که در سال ۳۵۱ هـ. ق توسط رکن‌الدوله در ری و احتمالاً برای جشن فتح طبرستان که همان سال انجام گرفته بود، ضرب شد. بر این نشان، تصویر امیرالامرا به صورت پادشاه نقش گردیده است که تاجی بر سر دارد. نوشته‌ی روی آن به پهلوی است و چنین خوانده می‌شود: «شکوه شاهنشاه افزون باد. آل بویه ناگزیر بودند که برای اثبات این مدعا تبارنامه‌ای جعل کنند که نسب آنان را به ساسانیان برساند. اما معلوم نیست که آیا در ایام پادشاهی رکن‌الدوله در این زمینه کوشش شده بود یا نه، ولی گزینش نام‌های ایرانی در نسل دوم آل بویه، بارها تکرار می‌شود.



پدر شاهان سه‌گانه‌ی نخست آل بویه، علاوه

بر نام ایرانی «بویه»، کنیه‌ی ابوشجاع داشته است. از نام‌های بویه، تنها فناخسرو در منابع ضبط شده است. این واقعیت اشاره دارد به این که بویه اولین فرد از افراد خانواده‌ی خود بود که اسلام را قبول کرد و دلیل این مدعا، انتخاب نام‌های کاملاً اسلامی برای پسرانش است. وی با نامیدن آن‌ها به اسامی علی (عمادالدوله)، حسن (رکن‌الدوله) و احمد (معزالدوله) چنان کرد که هر نو مسلمانی می‌کرد. اما رکن‌الدوله با نهادن نام فناخسرو (عضدالدوله) بر پسر بزرگش و خسرو فیروز بر پسر دیگرش، به سنت ایرانی بازگشت. فناخسرو نام بویه نیز هست، این نام در تبارنامه‌ی جعلی آل بویه که به بهرام گور می‌رسد نیز تکرار می‌شود و احتمال می‌رود که تبارنامه‌ی مزبور کلاً در دربار عضدالدوله تهیه شده باشد. تبارنامه‌ی کامل آل بویه نخستین بار در کتاب «التاج» هلال صابی که تألیفی درباره‌ی تاریخ این سلسله است و در سال‌های ۳۷۰-۳۶۹ هـ. ق به فرمان عضدالدوله در بغداد تصنیف گردیده، آمده است [فرای، ۱۳۶۳: ۲۳۶].

هر چند رکن الدوله اولین امیر آل بویه بود که مدعی سلطنت شد، اما احتمالاً پسرش عضدالدوله بود که (ابو اسحاق صابی را به تألیف کتاب التاجی هدایت کرد) نسب نامه ای جعل کرد تا نسب آل بویه را به فرمانروای ساسانی، بهرام گور برساند (اگر چه شاید جعل چنین نسب نامه ای پیش از آن در دربار رکن الدوله صورت گرفته است). این اقدام پس از ورود فاتحانه ی عضدالدوله به بغداد، هنگامی که صابی کتاب را تکمیل کرده بود، صورت گرفت [کرمر، ۱۳۷۵: ۸۴-

۸۳]. عضدالدوله سعی داشت تا پشتوانه حکومت خود را با پیوند زدن به شاهنشاهی ایران باستان در میان مردم مشروعیت ببخشد [رهنما، ۱۳۷۴: ۷۳]. البته مشروعیت در سلسله های ایرانی قبل و بعد از مغول، شرط مقدم و لازم برای تصاحب حکومت محسوب نمی شد، بلکه واقعیت تدریجی بود که می باید با نشان دادن توانایی و استحقاق و بالاخره پیروزی بر مدعیان تاج و تخت به اثبات می رسید. به این دلیل، مشروعیت این دولت ها، گذشته از اتکا بر دین و نسب پادشاهی، سخت به عامل غلبه و تداوم سلسله بستگی داشت [شجاعی زند، ۱۳۷۹: ۴۵-۴۴].

ساختگی بودن تبارنامه ی آل بویه سبب شد که هر مؤلفی به سلیقه ی خود در آن دست ببرد. دواسلین، در ترجمه ی کتاب «وفیات الاعیان» ابن خلکان، دست کم به ۱۷ مورد از این دست کاری اشاره می کند. در وقایع نامه ی متأخری از آن ابن شحنه مربوط به اواخر سده ی چهارم هجری، سلسله ی نسل آل بویه تا اردشیر بابکان می رسد. از سه بار تکرار شدن نام شیردل در این تبارنامه پیداست که صورتی کامل اما موقتی از آن در دربار عضدالدوله تهیه شده بود. زیرا شیردل نام پسر بزرگ عضدالدوله بود که حدود سال ۳۴۹ هـ. ق متولد شد و بعدها به «شرف الدوله» شهرت یافت. این مجمل ما را به قدیم ترین تاریخ قابل قبول تبارنامه رهنمود می شود. بی گمان شیردل را وارث تاج و تخت عضدالدوله می دانستند [فرای، ۱۳۶۳: ۲۳۷].

نام های دو تن از اجداد جعلی فنا خسرو و شیردل نیز به خود عضدالدوله مربوط می شود. اولی نام خود او و دومی نام بزرگ ترین پسرش (شرف الدوله) است. کلمه ی شیر در نام های پنج تن از اجدادش در نسب نامه دیده می شود. شیر، نشانه گارد سلطنت

ساسانی و در سنت ادبی، به نیای مشهور عضدالدوله، بهرام گور مربوط است [کرمر، ۱۳۷۵: ۸۴]. صحت این انتساب که آل بویه را به بهرام گور پادشاه ساسانی منسوب می دارد، محل تردید است و این که دعوی آل بویه در عصر عضدالدوله انتشار یافت و خود بویه و پسرانش چنان ادعایی نکرده بودند نیز، این تردید را توجیه می کند. و قولی که گفته اند: «بویه در مدت حیات خود نسب خویش را از مردم پنهان می داشت»، تکرار افسانه ی کهنی است که نظیرش در مورد

اجداد ساسانیان هم نقل شده است [زرین کوب، ج ۲، ۱۳۶۸: ۴۱۸].

ابوریحان بیرونی در همین زمینه می نویسد: «دشمنان، پیوسته به طعن در انتساب و تهمت در اعراض و نسبت بد در کارها می کوشند. چنان که دوستان و پیروان شخص، همواره در تحسین زشت و اظهار جمیل و در نسبت به محاسن سعی می کنند. بسا می شود که به واسطه ی همین نکته که گفتیم، جمعی را وادار می کنند که دروغ هایی بسازند و ممدوح خود را به اصل شریفی نسبت بدهند. چنان که برای آل بویه نسبی ساخته اند. ابومحمد حسن بن علی نانا، در کتاب خود که اخبار آل بویه را مختصر کرده است چنین می نویسد: «بویه بن فنا خسرو بن ثمان. سپس

در ثمان هم اختلاف شد. برخی گفتند: ثمان بن کوهی بن شیر ذیل اصغر. و برخی کوهی را انکار کردند و گفتند: شیر ذیل اکبر بن شیران بن شاه بن شیر پناه بن سیستان شاه بن سیس خره بن شیر ذیل بن سسناد بن بهرام. پس در بهرام هم اختلاف کردند. آنان که بهرام را به فارس نسبت دادند، چنین گفتند: بهرام گور و همان نسبتی را که در فوق ذکر شد، ذکر کرده اند. و آنان که بهرام را عرب دانستند، گفتند: بهرام بن ضحاک بن یض بن معاویه بن دیلم باسل به ضبه بن ادو. در جمله، پدران او لاهوین دیلم بن باسل را ذکر کرده اند، و بدین سبب اولاد او را لیاهیچ گویند.

لیکن اگر کسی مراعات کند، یعنی میانه ی افراط و تفریط، حد اعتدالی را بگیرد، از این قبيله فقط این مقدار خواهد شناخت که بویه پسر فنا خسرو است و اقوام دیلم به حفظ انساب، معروف نبودند، و کسی هم چنین ادعایی نکرده است و بسیار کم اتفاق می افتد که با طول زمان انساب در توالی محفوظ بماند و یگانه برهانی که برای نسبت به خاندانی باقی است، آن است که جمهور خلق بر آن اجماع کنند»

## تاریخ فخری

در آداب ملکداری و دولت های اسلامی

نایب  
محمد بن علی بن طباطبا (ابن طقفی)

ترجمه  
محمد وحید گلپایگانی

شرکت انتشارات علمی و فرهنگی

۱۱۶

[بیرونی، ۱۳۶۳: ۴۱۸].

ابن خلدون نیز می نویسد: «حقیقت این است که نسب آل بویه ساختگی است و کسانی از پی آن می روند که از طبایع انساب بی خبرند. اگر نسب ایشان را در دیلم خللی بود، نمی توانستند این سان بر آن قوم ریاست یابند. از دیگر سو، انساب، هنگامی دستخوش اختلاف می شوند، یا برخی از افراد سلسله مجهول می مانند که از ملتی به ملتی و از قومی به قومی منتقل گردند، آن هم با طول اعصار و از میان رفتن نسل ها و گذشت زمان های دراز. و حال این که میان ایشان و یزدگرد بیش از ۳۰۰ سال فاصله در پادشاهی نیست و آن از هفت یا هشت نسل تجاوز نمی کند و این مدت آن چنان دراز نیست که سبب مجهول ماندن انساب شود» [ابن خلدون، پیشین: ۱۵-۱۴].

#### منابع

۱. ابن طقطقی، محمد بن علی بن طباطبا. تاریخ فخری در آداب مملکت داری و دولت های اسلامی. ترجمه محمد وحید گلپایگانی. شرکت انتشارات علمی و فرهنگی. تهران. چاپ سوم. ۱۳۶۷.
۲. ابن جوزی. المنتظم فی تاریخ الملوک و الامم (ج ۷: دائرة المعارف الثمانيه). حیدرآباد دکن. الطبع الاولى. ۱۳۵۹.
۳. ابن کثیر، البداية و النهایه (الجزء الحادی عشر)، مکتبه المعارف و مکتبه السفر. بیروت و ریاض. الطبعه الاولى. ۱۹۶۶ م.
۴. خواندمیر. دستور الوزرا. کتاب فروشی اقبال. تهران. ۱۳۱۷.
۵. مستوفی، حمداله. تاریخ گزیده. به اهتمام عبدالحسن نوایی. امیرکبیر. تهران. ۱۳۳۹.
۶. شبانکاره ای. مجمع الانساب. به تصحیح میرهاشم محدث. امیرکبیر. تهران. چاپ اول. ۱۳۶۳.
۷. فصیح خوانی. مجمل فصیحی (ج ۲). به تصحیح محمود فرخ. کتاب فروشی باستان. ۱۳۴۱.
۸. مجهول المؤلف. مجمل التواریخ و الفصص. به تصحیح ملک الشعراء بهار. کلاله خاور. تهران. ۱۳۱۸.
۹. زرکوب شیرازی. شیرازنامه. به کوشش اسماعیل واعظ جوادی. بنیاد فرهنگ ایران. تهران. ۱۳۵۰.
۱۰. میرخواند. تاریخ روضة الصفا (ج ۴). انتشارات کتاب فروشی های مرکزی، خیام و پیروز. تهران. ۱۳۳۹.
۱۱. ابن اثیر. کامل تاریخ بزرگ اسلام و ایران (ج ۱۳). ترجمه عباس خلیلی. شرکت سهامی چاپ و انتشارات کتب ایران. تهران. ۱۳۵۰.
۱۲. ابن حوقل. سفرنامه ی ابن حوقل (ایران در صورۃ الارض). ترجمه ی جعفر شعار. امیرکبیر. تهران. چاپ دوم. ۱۳۶۶.
۱۳. پرویز، عباس. تاریخ دیالمه و غزنویان. [بی جا]. ۱۳۳۶.
۱۴. ابن خلدون. تاریخ ابن خلدون (ج ۲). ترجمه ی عبدالمحمد آیتی. مؤسسه ی

- مطالعات و تحقیقات فرهنگی. تهران. چاپ اول. ۱۳۶۶.
۱۵. ابراهیم حسن، حسن. تاریخ سیاسی اسلام (ج ۳). ترجمه ی ابوالقاسم پاینده. جاویدان. [بی جا]. چاپ هفتم. ۱۳۷۱.
  ۱۶. حتی، فیلیپ. تاریخ عرب (ج ۱). ترجمه ی ابوالقاسم پاینده. کتاب فروشی حاج محمدباقر کتابچی حقیقت. تبریز. ۱۳۴۴.
  ۱۷. ———. شرق نزدیک در تاریخ. ترجمه ی قمر آریان. بنگاه ترجمه و نشر کتاب. تهران. [بی تا].
  ۱۸. خضری، احمدرضا. تاریخ خلافت عباسی از آغاز تا پایان آل بویه. سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه ها (سمت). تهران. چاپ اول. ۱۳۸۷.
  ۱۹. هورپاس (محمود بنی هاشم). مختصری درباره ی مسائل اجتماعی تاریخ ایران و اروپا. تهران. ۱۳۴۲.
  ۲۰. مزارعی، عدنان. تاریخ اقتصادی و اجتماعی ایران و ایرانیان از آغاز تا صفویه. تهران. چاپ اول. ۱۳۴۸.
  ۲۱. مورگان، دیوید. ایران در قرون وسطا. ترجمه ی عباس مخبر. طرح نو. تهران. چاپ اول. ۱۳۷۳.
  ۲۲. جعفریان، رسول. تاریخ ایران اسلامی از طلوع طاهریان تا غروب خوارزمشاهیان. مؤسسه ی فرهنگی دانش و اندیشه معاصر. تهران. چاپ اول. ۱۳۷۸.
  ۲۳. فرای، ر. ن. تاریخ ایران از اسلام تا سلاجقه (ج ۴: تاریخ ایران کمبریج). ترجمه ی حسن انوشه. امیرکبیر. تهران. چاپ اول. ۱۳۶۳.
  ۲۴. کرمر، ل. جوئل. احیای فرهنگی در عهد آل بویه. ترجمه ی محمدسعید حنایی کاشانی. مرکز نشر دانشگاهی. تهران. چاپ اول. ۱۳۷۵.
  ۲۵. رهنما، محمد هاشم. «بیش های عمده در حکمرانی فرمانروایان بویه». مجله ی فرهنگ فارس. فصل نامه ی اداره کل فرهنگ و ارشاد اسلامی استان فارس. شیراز. سال دوم. شماره ی شش. تابستان ۱۳۷۴.
  ۲۶. شجاعی زند، علی رضا. سلسله های اسلامی در ایران و مسئله مشروعیت. مجله ی اطلاعات سیاسی-اقتصادی. تهران. سال چهارم. شماره ی نهم و دهم. خرداد و تیر ۱۳۷۹.
  ۲۷. زرین کوب، عبدالحسین. تاریخ مردم ایران (ج ۲). امیرکبیر. تهران. چاپ اول. ۱۳۶۸.
  ۲۸. بیرونی، ابوریحان. آثار الباقیه. ترجمه ی اکبر داناسرشت. امیرکبیر. تهران. چاپ سوم. ۱۳۶۳.
  ۲۹. ابن خلدون. پیشین.
  ۳۰. هندوشاه صاحبی نخجوانی، تجارب السلف در تواریخ خلفا و وزرای ایشان. به تصحیح عباس اقبال آشتیانی. کتابخانه ی طهوری. تهران. چاپ سوم. ۱۳۵۷.
  ۳۱. اصطخری. مسالک و ممالک. ترجمه از قرن ششم هجری. به کوشش ایرج افشار. بنگاه ترجمه و نشر کتاب. تهران. ۱۳۴۷. ص ۱۶۸؛ خواندمیر، ۱۳۱۷: ۱۱۵؛ میرخواند، ۱۳۳۹، ج ۴: ۱۴۲؛ مستوفی، ۱۳۳۹.
  ۳۲. بهرامی، اکرم. تاریخ ایران از ظهور اسلام تا سقوط بغداد. دانش سرای عالی تهران. چاپ اول. ۱۳۵۰.